

جمہوری  
۱۹۴۶ء  
کردستان

نوشتہ: ولیم اگلٹون جونیر

ترجمہ: سید محمد صدیقی



چاپ اول سن اصلی

۱۹۶۳ء - آکسفورڈ

This is an authorized  
translation of:

*The  
Kurdish Republic  
of 1946*

WILLIAM EAGLETON JR

*Issued under the auspices of the  
Royal Institute of International Affairs*

OXFORD UNIVERSITY PRESS

LONDON NEW YORK TORONTO

1963

جمهوری ۱۹۴۶ کردستان

نوشته‌ی : ویلیام ایگلتون جونیر

ترجمه‌ی : سید محمد صمدی \*



بسم الله الرحمن الرحيم

هرکه ناموخت از گذشت روزگار

نیز ناموزد زهیچ آموزگار

مقدمه \* مترجم

هدف و ایده هرچه باشد بزرگترین فایده اش این است که با ن  
ایجاد معیاری برای خوب و بد و درست و نادرست و زشت و زیبا  
انسان را از سرگردانی نجات میدهد و از تباہ شدن عمر و هـ  
رفتن نیروی اندیشه<sup>۱</sup> و جلوگیری می کند. عمر جهان بینهایت  
طولانی و عمر آدمی کوتاه و مسائل دوروبر انسان هم بی پایان  
است، اگر انسان قرار باشد همه<sup>۲</sup> این مسائل را خودش بکاود  
و برای آنها راه حل پیدا کند زندگی رامی باز دو سرگردان و  
سردرگم نیز می شود. ولی وقتی به آرمانی معتقد بوده، آن -  
هدف تکلیف انسان با زندگی و مسائل آن را روشن می سازد.  
در گفتگو از ناسامانیها و نابهنجاری های اجتماعی بایسد  
موضوعات را از ریشه و عمق کاوید و علت های اساسی دشواریها  
را جوئید و یافت تا با از میان برداشتن آنها راه برای پیشرفت  
و دگرگونی راستین آماده گردد. در وضع امروزی، اگر نخواهم  
جسارت بسیار بزرگی بکنم و حرف دور از راستی بروی کاغذ  
آورم و به همه<sup>۳</sup> سوابق تاریخی مردم خود اهانت نمایم، لا اقل -  
باید بگویم که امروزه مردم کرد نچاری بلای خانمان براندا ز  
" بی آرمانی " شده است. یک محور آرمانی و فکری که بتواند  
اندیشه و کردار ما را در جهت معینی استوار سازد، وجود ندارد.  
در میان ما هر کس برای خود دنیائی دارد و در هر سری سودا سی  
است، در بحث از ناسامانیهای میان ما موضوع را از هر نقطه ای

شروع کنید سرانجام اگر دیده\* حقیقت بین داشته باشید به  
مسئله\* خطرناک بی آرمانی منتهی خواهید شد و به آن خواهید  
رسید. مردم کرد اگر فقط به خودش برگردد، اگر فقط به سابق  
تاریخی خود رجوع کند، اگر فقط به تاریخ سلطان صلاح الدین  
ایوبی توجه کند، اگر نگاه خردمندانه به پشت سر خود -  
بیندازد، آن وقت خواهد دید که درحالی که روی گنج نشسته  
است زندگی را با تهیستی بصری آورده و درحالی که خورشید -  
های درخشان آرمان درست در تمام گذشته‌هایش تابان بود ه  
اینک در تاریکی ها و گمراهیهای مخوف است و پامی زند .

سرچشمه\* بی آرمانی را فقط و فقط بی فرهنگی تشکیل میدهد  
و بین بی فرهنگی و بی سوادی از زمین تا آسمان فرق هست .  
فرهنگ یعنی : وظیفه\* انسانی را دانستن و بکار بستن ، معنی  
واقعی هرکاری از : دیانت - سیاست - تجارت - کسب و کار و . . .  
فهمیدن و عملاً نشان دادن ، هرکاری را به موقع و در مکان  
زمان خاص خود انجام دادن ه پاک درون بودن ، جز رضایت  
خدا و راحتی وجدان چیزی را مهم ندانستن .

تحصیلات عالی تنها جزئی از کل است ، چون بسیار بهتر است که  
انسان بیسواد و پاکدرون و با وجدان باشد، تا تحصیل کرده  
و تیره درون و شیاد. تا روزی که سطح فرهنگ در میان مردم -  
بالا نرود، با زار گرم تنها از آن شیادان خواهد بود و هرگز  
خدمتگزاران صدیق و پاکان محلی نخواهند داشت .

اگر از راه راست دنبال آرمانهای خود باشیم ، بیشک پیروز  
خواهیم شد چون قانون خداوندی چنین است ، و هرگز قانون  
خداوندی را تغییر و تبدیلی نیست . بی مناسبت نمی دانم

در اینجا و در این رابطه به یکی از سخنان پیامبرگونه‌ی -  
پدر جامعه\* بشری و شخصیت استثنائی دنیای ناپاک سیاست  
" مهاتما گاندی " اشاره کنم :

\*\*\*فلسفه من ، اگر بتوان گفت که فلسفه‌ای دارم ، مبنی بر  
این است که هرگز هیچ عامل خسار جی نمی تواند به هدف ما  
آزار و زیان برساند . این زیان فقط وقتی پیش می آید که خود  
هدف ما پلید و نادرست باشد ، یا اگر هدف درست و مقدس است ، -  
کسانی که بدنبال آفتند در راه خود ناصالح یا کینه جو  
یا ناپاک تولید باشند .

با توجه به این امر که در این باره میتوان بسیار بیشتر از  
اینجا بحث کرد و میدان گفتگو در این رابطه بسیار پهناور  
تر است ، بیش از این ادامه نمیدهم ، چون اگر " درخانیه  
کس است ، يك حرف بس است " و می پردازم به چند کلمه در  
باره\* کتابی که درست دارید . مردم کرد همانگونه که از  
اکثر جهات پس مانده است ، در زمینه\* تاریخ و عشق و خیمت  
است ، نوشته‌ای که به معنای واقعی و امروزی کلمه بشود  
به آن نام " تاریخ " داده ندارد . هر کاری در این زمینه  
باید بخواست خداوند متعال و یاری جوانان پاک درون و موءمن  
از این پس صورت گیرد . البته تصور نکنید این سخن بدین معنا -  
ست که هر نوشته‌ای که تا امروز در این زمینه نوشته شده است  
هیچ است و تنها این کتاب شاهکار است ، هرگز منظورم این  
نیست ، منظورم این است آنچه در کتابها در مورد تاریخ مردم  
کرد می توان یافت ، فقط بخش بسیار اندکی از آن درخور توجه  
و اهمیت است . بخشهایی هست که تنها بمنظور فریب کاری نوشته

شده است و جزاین نخواستہ اند کہ مردم کرد آلت اجرای - مقاصد ناپاک اجنبی ها گرددہ در بخشہائی از بعضی کتیب نام پلیدترین آدمیان را بنام قہرمانان تاریخی ثبت کردہ اند کہ این امر همچون ریختن زہر در سرچشمہ ایست کہ محل تاءمین آب مورد نیاز یک ملت باشدہ شاید آثار شوم آن تا نسلمہا همچنان پایدار ماندہ بزرگترین وظیفہ انسانی اسلامی است کہ بہ پاک کردن تاریخ از این پلیدیہا بکوشیم .

کتاب حاضر تنہا نوشتہی جامعی است کہ در مورد وقایع سال ۱۳۲۴ شمسی نگارش یافته است و می تواند تا حدود زیاد ی جریانات آنروزگار منطقہ را روشن سازد و نیز معرفی مردم و بخشی از تاریخ این ناحیہ بہ مردم سایر نواحی کشور عزیز و اسلامیان ایران گرددہ امید است انتشار آن بہ تفہیم و تفہم بین اکراد ایران و سایر برادران و خواهران محترم ایرانی کمک نمایدہ دوستان عزیز ہر ابرادی در آن یافتند سپاسگزار خواہم بود اگر مرا در جریان بگذارندہ و استادان عالیقدر و ارجمندی کہ وقت پرا رجتان را با این نوشتہ سپری می نمایند و احیاناً " آن را با متن اصلی تطبیق می دهند - انشاء اللہ با گوشزد کردن اشتباہات مرا رہین منت خواہند - فرمودہ .

در سال های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ با یاری خداوند متعال ، و برکات انقلاب اسلامی کشورمان ، این کتاب در دو جلد بہ زبان کردی انتشار یافت و در اینجا نہایت کوشش بکار بر فتنہ است کہ ایراد ہائی کہ بر آنہا وارد بودہ در این کتاب تکرار نشدہ باشدہ تا چہ قبول افتد و چہ در نظر آید؟ برای حسن ختام بس

چندشعرا ز قصیده\* " تاریخ و سیاست " سروده\* دکتر محمد ابراهیم  
باستانی پاریزی ، اشاره میکنم که بربط به موضوع کتاب  
نمی باشد:

رسم دنیا جمله تکرار است اندر کارها

تا چه زایدعا قبت زین رسم و این تکرارها ؟

بس حواث چشم ما بیند که نویند ارش

لیک چشم پیر دنیا دیده آنرا با رها

من ندانم راستی ماهیت تاریخ چیست ؟

چیست حاصل زین همه تکرارها ، تذکارها

این نه تاریخ است اطلال حیات آدمیست

و اندران مدفون شده از خوب و بد بسیارها

از سپهکاری شگفتا طبع انسان برنگشت

گرچه تا کاخ سفید آمد ز قمر غارها

روزی ارده ده به تیغ و تیر در خون میکشید

شهرشهر امروز میکوبد به آتشبارها

نا درهندند و آتیلای روم این فاتحان

دز خلق و کاروان خویش را سالارها

نبض عام افتاده در دست سیاست وین طبیب

بیمروت خلق را خواهد همی بیمارها

یک سر سالم نبردند این سیاسیون بگور

کشته شدند ما رگیر آخربه نیش مارها

گر آتا ترکی مران بر کشته\* عبدا لحمید

ور" لنینی" کن کلاه نیکلائی را رها

گرنگیری عبرت از تکرار تاریخ ای حکیم

چیست سودا ز این همه تکرار و این نشخوارها ؟

در جهان جز راه خرد و عقل ، راه ایمان و راستی ، راه دیگری -

برای پیروزی حقیقی وجود ندارد . امید است با اتکال به خدای

بزرگ و پیروی از خرد ، همگی موفق و پیروز شویم .

سید محمد مصدق

دوشنبه ۱۳۶۱/۱/۲

مهاباد

## مقدمه مولف

شاید زمان اینکه جمهوری سال ۱۹۴۶ کردستان بتواند به شکل مفید و جالبی تهیه گردد فرارسیده باشد، البته امکان دارد هنوز برای بحث و تشریح و تفسیر دقیق و خونسردانه مسائل آن روزگار خیلی زود باشد، اما نباید از یاد برد که برای تشخیص و یافتن ریشه های حوادثی که اکنون دارد بسوی خاطر ات - فراموش شده و پیرمرده<sup>۶</sup> جامعه<sup>۷</sup> بشری می رود زیاده زود نیست. نظر بر اینکه جریان کامل جمهوری مهاباد ممکن نیست از مناسبات و نشریات بهم مربوطی تهیه و تنظیم کرده این کتاب نمی تواند تاریخ کاملی از آن باشد. وقتی جمهوری سرنگون و ساقط گردید افرادی که در اداره<sup>۸</sup> آن دست داشتند تمام اسناد و مدارک و نوشتجات مربوط به آن را از میان بردند از سوی دیگر نیز سررشته داران و دولتمردان ایرانی نخواهند خاطرات تلخ حوادث از میان رفتن یکبارگی و وحدت ملی ایران برآی همیشه زنده بماند.

یکی از کارهای حساس و بسیار باریک<sup>۹</sup>، برده برداشتن زچگونگی وقایع، ارتباط آنها با یکدیگر، و تاریخ درست و بموقع آنها می باشد، با توجه به هرگونه اشتباه ناشی از این امر ممکن است نسبت به بعضی از شخصیتها و این جریان بیش از آنچه سزاوار باشد توصیف و تمجید و یا خرده گیری و انتقاد شده باشد. قطعا<sup>۱۰</sup> این امر از حب و بغض های شخصی کاملاً بدور بوده است. ما<sup>۱۱</sup> خذاصلی اطلاعات مندرمورد جمهوری مهاباد در زبان انگلیسی مقاله ای بوده است که در ماه جولای ۱۹۴۷ توسط آرشی روزولست جونیر، یکی از چند نفر خارجیانی که در روزگار جمهوری از مهاباد



دیدن کرده بوده در " میدل ایست جورنال " درج شده بود .  
 در نوشته " ایشان چند تاریخ از قلم افتاده بود که در شرایط  
 آن روز مهیا باد ، زیاد آن تاریخها مورد توجه نبوده اند .  
 از آقای " سیروس حبیبی " که اکنون کارمند کونسولگری -  
 آمریکا در تبریزی باشند ، باید اظهار تشکر و قدردانی  
 شایسته بعمل آورم ، ایشان ضمن استادی در زبان دانسی  
 در تشخیص دقیق خوزه های مسافرتی و گفتگو و مصاحبه با افراد  
 مورد نیاز و تحقیق در تاریخ شهر زادگاهش " مهاباد " کمک  
 شایان توجهی بمن نمودند . همچنین روزهایی را که خانم  
 " اوسکار رینالدس " از " فارین سرویس آمریکا " برای  
 نسخه برداری و تایپ کردن پیش نویس این کتاب صرف نمودند  
 برای من فراموش نشدنی است . از میان اشخاصی که در قرائت  
 پیش نویس و همچنین ارائه پیشنهادهای مفید با اینجانب  
 همکاری نموده اند ، آقای " سر ریچر بولارد " شایسته تشکر  
 و قدردانی ویژه ای است ، نیز دوشیزه " هر میا اولیور " از  
 دفتر سر دبیری چاتام هاوس . آقای آرشی روزولت جونیر  
 از اینکه مواردی از یادداشتها ی دیدار خودشان را از مهیا باد  
 برایم قرائت کردند و نیز اجازه دادند و قطعه عکس از آلبوم  
 شخصی شان بردارم ، لطف و بزرگواری فراوانی نمودند .  
 همچنین از آقای سی. جی. ادموندز برای کتابشان در مورد  
 کرستان عراق ( به نام : اکراد / اعراب / و ترکها ) و آقای  
 " پیر راندوت " برای تشویق و راهنمایی در مطالعاتم ، بسیار  
 ممنون و سپاسگزارم

از همه " دوستان فارس ، عرب ، ترك ، و كردم که با همکاریهای

بی شائبه<sup>۶</sup> خودشان مرا مطمئن ساختند که در بازسازی تاریخ  
این بخش از کردستان تا حدی موفق بوده‌ام، سپاسگزارم.  
از افسران ارتش ایران باید از: سرلشکرهما یونی، سر تیپ  
علی اصغر فیوزی، و سرهنگ مهران نام بیبرم.  
اسامی منابع کردی که از آنها بهره گرفته‌ام در متن کتاب و  
ضمائم آخر آن آورده شده‌اند.

بیشتر دوستان گرام ترجیح دادند که ناشناخته باقی بمانند  
این است از آنان نامی نمی‌برم، بجز از "سید احمد" پسر  
سید طه شمزینان "یا شمذینان" که روزی از روزهای  
سال ۱۹۵۰ با ماشین جیب به همراهی ایشان عازم منطقه‌ی  
"مرگه سور بارزان" بودیم و ایشان ماجراهای دوره‌ی خدمت  
خودشان را در جمهوری برای من تعریف می‌کردند، در سال  
۱۹۵۹ وقتی به آنجا برگشتم، متأسفانه مرگ ناگهانی او  
(در سال ۱۹۵۸ در شهر اربیل) یک شخصیت برجسته و یک یار  
با وفای کردستان را از صحنه خارج ساخته بود.  
اغلب دوستان کرد و اشخاص مطلع دیگر که در این مورد با من  
همکاری داشته‌اند، برای خوانندگان آشنا می‌باشند.  
نظریابینکه اسامی خاص در آن ناحیه (و بطور عمومی در خاورمیانه)  
به شیوه‌ی بسیار نزدیک به عربی نوشته می‌شوند، تلفظ نامهای  
کردی را، اگرچه در سراسر کردستان بسیار مختلف و متنوع می-  
باشند، من عربی آنها را اخذ کرده‌ام. همانطوریکه می‌دانید  
الفبای لاتین در نشان دادن حرف "ع" و "یا" همزه بسیار  
در محدودیت و تنگنایمی باشد، این است برای تلفظ درست  
برخی از نامها، باید سعی بسیار نمود.

با توجه به همکاری من چه در زمان گذشته و چه در زمان حال  
با « فارین سرویس آمریکا » باید تا « کید کنم مطالب  
آورده شده در این کتاب ، مربوط به هیچ اداره و سازمان  
رسمی نبوده و تنها شخص خودم برای هرگونه توجیه و تفسیر  
باسخگو و مسئول می باشم .

آوریل ۱۹۶۲

ویلیام ایگلتون جونیر

www.iran-archive.com

نگاهی به قبل از سال ۱۸۰۰ میلادی

درکناره<sup>۱</sup> شمالی شهر مهاباده آنجا که خانه های کاه گلسی در شبی ملایم به سوی رودخانه<sup>۲</sup> مهاباد پائین می روند چهارراه کوچکی به نام "جوارچرا" (چهار چراغ) وجود داشته ، بعلمت اینکه در وسط میدان این چهار راه يك ميله<sup>۳</sup> بلند فلزی قرار داشته که در رأس آن چهار لامپ برق نصب بوده است ، به این نام نامیده شده است .  
هم اکنون ( زمان نگارش کتاب - مترجم ) در این محل يك مجسمه<sup>۴</sup> شاه ایران قرار دارد که چهار شیر سنگی بسه نگهبانی آن مشغولند .

زمانی که در دوم بهمن ماه سال ۱۳۲۴ شمسی برابر با بیست و دوم ژانویه<sup>۵</sup> ۱۹۴۶ میلادی ، قاضی محمد دربالای سکوئسی در بخش شمال شرقی این میدان ، بالباس نظامی روسی و عمامه<sup>۶</sup> سفید نشانه<sup>۷</sup> رهبری مذهبی ، برای جمعی از مردم شهر و روسای عشایر سخن می گفت ( تصویر شماره ۱۷ کتاب ) یکسال از عمر جمهوری مهاباد می گذشت ، سالی سراسر بیم و امید .  
در سرزمین ناشناخته<sup>۸</sup> کردستان پیام قاضی محمد ، گرچه روی سخنش با مردم شهر بوده ، از مرزها و حدود تعیین شده ی -  
جغرافیائی می گذشت و به تمام کوههای صعب العبور و دره های دلکش و با صفا ی کردستان می رسید .

قاضی محمد و نسته ای از همفکرانش ، مدت زمانی را به تحقیق درباره<sup>۹</sup> مسائل ملی و زبان و فرهنگ کردی گذرانده بودند و به دنبال شخصیت گم شده<sup>۱۰</sup> مردم کرد بودند . گروهی تحقیق را از راه کتب تاریخی شروع کردند ، اما برخورد با تناقضات

فراوان ، باعث می شد که راه روشنی بروی آنان گشوده نگردد .  
امروزه برای کردها ، به همان اندازه ای که خوششان خواهد ن  
آن هستند ، اگر شناخته و اقرار بوجودشان شده ، کافی است ،  
همه به گذشته های دور پرداختن چیزی را روشن نمی کند و  
گرهی از کارها نمی گشاید و هرگز نشان نمی دهد که کردها  
که بوده اند؟ چه وقت آمده اند؟ آیا همه از يك تبار بوده اند یا  
خیر؟ .

تاریخنگاران خیال پرداز ، یا افرادی که به جمع آوری -  
گفته های غیر مستند می پردازند در سرزمینهای باستانی  
و بسیار کهنه به جستجو مشغول می شوند، یا به دنبال تحقیق  
در مورد حکومت بعضی از مللی که نامشان با دادن تغییراتی  
در حروف به شکل واژه " کرد" نزدیک می شود، می روند .  
برخی از قرائن تاریخی چنان نشان میدهند که سرزمین Gutium  
که بایستی در جنوب ایران بوده باشد، بققری باستانی و کهن  
است که تاریخ آن به سومین هزاره پیش از میلاد مسیح  
برمی گردد . کسانی که کتیبه های آشوریان را خوانده اند -  
معتقدند که دسته ای از جنگجویان و سلحشوران آنان ، خیمه  
و چادرهای خود را به کوهستانهای اطراف اورمیه (رضائیه) -  
آورده اند، نیز گفته میشود در روزگار قوانین کاستی در بابل  
امکان قوم و خویشی آنان وجود داشته و در نهایت ادعا میشود  
که آغاز مشترکی برای اینان وجود داشته است .  
نیز افراد می گویند که در نقوش سنگی بایلیان افراد زیادی  
دیده می شوند که در حال اطاعت و فرمانبرداری از اکراد  
می باشند . همچنین بارها " کوروش" می اندیشید که با کمک

سوارکاران کرد می تواند به بابل یورش برد و آنجا را بطور کامل تسخیر نماید.

اگراد بطور کلی ، و کردهای ایران بطور اخص در آخر به این نتیجه رسیده و آنرا پذیرفته اند که ریشه \* ملی آنان به مردمی برمی گردد که در تاریخ " ماد " نام دارند و از نژاد آریائی می باشند ، که آریائی هاهم در روزگار بسیار دور و نامعلومی به ایران آمده اند و آخرین حد قدمت آنان به قرن هفتم پیش از میلاد مسیح مربوط می شود که در آن وقت به امپراطوری هخامنشیان ( کوروش ) ملحق گردیدند و در نواحی کوهستانی غرب ایران استقرار یافتند . سپس دامنه \* نفوذ خود را روبه غرب تا منطقه \* هکاری و چندین بلندی ترك نشین افزایش دادند .

کتاب شرفنامه ، که يك اثر حماسی فارسی است و در اواخر قرن شانزدهم به رشته \* تحریر درآمده است ، افسانه \* ظالمانه ای را تعریف کرده و چنین می گوید :

ضحاک ، دوما ر بر شانه هایش روئیده بوده ، بنا بر این هر روز می بایست مغز دو جوان را در آورند و آنها را خوراك مارها سازند . پس از از بین رفتن جوانان بی شماری ، بالاخره د و - نیکمرد چاره ای اندیشدند ، و آنها را این بود که تصمیم گرفتند از دو جوانی که هر روز کشته می شدند ، از آن پس يك جوان را بکشند و یکی را مخفیانه آزاد سازند تا سربه کوه و بیابانها بگذارند و در آنجا زندگی کند . از گروهی که بدین ترتیب در کوه ها زنده ماندند ، کرد ها بوجود آمده اند .

شاید از آنچه در کتابها نگارش یافته، یا آنچه که خود اکراد می گویند، از هر بخشی مقداری درست باشد و مردم کرد ترکیبی باشد از جمع موارد گفته شده و فرهنگگان ترکیب و تلفیقی باشد از فرهنگ فارس و ماد و فرهنگ امروزی آنان زائیده آن باشد.

ظاهراً "چنین پیداست که اکراد همه از یک تبارانده کسانیکه در جوار ویا در میان آنان زندگی کرده اند می گویند؛ ما به سادگی می توانیم یک نفر کرد را از یک عرب یا یک ترک آنزربایجان نی، یا فارس یا آمریکائی تشخیص بدهیم، البته در حالتی که آن فرد کرد لباس ملی خودش را هم نپوشیده باشد.

بررسی های علمی نشان داده است که بین شکل سره رنگ مسو رنگ چشم، رنگ پوست بدن ویا سایر اندامهای اکراد تفاوتی وجود ندارد. عده ای براین عقیده اند که کردها از خو و رفتار ملل همسایه خود در خاور میانه متأثر شده اند.

زبان کردی، همچون مسئله ملی آنان، جایز دارد گفتگوی فراوانی در پیرامونش انجام گیرد. آیا کردی یک زبان است؟ یا همانطوریکه بسته ای ادعای کنند لهجه ای از زبان فارسی است؟ آیا هرگز زبان کردی مستقل بوده است؟ ضمن دقت در بحثهای مفصل و قابل توجه زبان شناسان معلوم میشود که کردی زبان مستقل و شعبه ای از زبان آریائی و از خانواده زبانهای هندورویائی و از نظر واژه ها و دستور زبان و ترکیب، با زبان فارسی جدائی هائی دارد. نوشته های کردی کرمانشاهی به شکلی است که اکراد ایران و کردهای ترکیه آن را ترک می کنند. در میان لهجه های فراوان و گوناگون

کردی، رسم الخطی وجود دارد که می شود گفت حد واسطه بین کردی شمالی و جنوبی است و زبان شناسان آشنائی کاملی با آن دارند و راستی هم جای توجه و دقت است. در روزگار جمهوری مهاباد این رسم الخط تا حدودی تغییر پیدا کرد. وقتی از مهاباد به سوی اورمیه (رضائیه) می رویم، در منطقه "اشنویه" شیوه سخن گفتن بسیار با شیوه تکلم در سلیمانیه، عراق شباهت و نزدیکی دارد.

همان مردم کردی که روز بیست و دوم ژانویه ۱۹۴۶ (دوم - بهمن ماه ۱۳۲۴) قاضی محمد خطاب به آنان سخن می راند در قرن هفتم، زمانی که اعراب به ایران یورش آوردند دوش به دوش دیگر مردم ایران، به کوه ها گریختند، تا آنجا که مرکز عملیاتی خود قرار داده. و به نبردی بسی سرانجام با اعراب بپردا زدند. در قرن نهم عشایر و قبایل کرد دوباره در صحنه ظاهر شدند ولی آتش زندگی آنان پس از مدت کوتاهی به خاموشی گرائید.

بعدها ز گذشته مدت زمانی دیگر، در منطقه "تکریت و اربیل عراق شخصیت برجسته و نامدار تاریخ کرد "صلاح الدین ایوبی" دیده به جهان هستی گشود، اما کوشش های او بیشتر برای اعراب بوده، زیرا او چه در گفتگو و مباحثات، و چه در نبرد با اروپائیان، تمام کوشش و هم خود را برای آشکار ساختن و نشان دادن نور و درخشش اسلام به کار می برد.

در سده ی سیزدهم مغولان از جانب شمال و شرق، ایران را مورد هجوم خود قرار دادند و مرتب بر دامنه متصرفاتشان می افزودند و عرصه حیات را بر همه تنگ می کردند، به مناطق ترك نشین



هم رحم نکرده و به آذربایجان ، همسایه کردها ، که اغلب زندگی ناآرامی هم داشتند ، یورش بردند .

در طول قرون شانزد هم وهفد هم مناطق مهم و بزرگ گردنشین و مرکز آن زیر سلطهٔ دو قدرت درآمد ، یکی ایران تجدید حیات یافته بوسیلهٔ خاندان صفوی ، دیگری ترکهای تازه متحد شدهٔ عثمانی . بین این دو قدرت نبردهای خونینی رخ می داد و بیشتر اکراد در حین این جنگهای وحشتناک به جانبداری از عثمانیان می پرداختند و علیه شیعیان آذربایجان و فارسها ، وارد جنگ می شدند ( البته علت هماهنگی وهم آوازی اکراد با عثمانیان بیشتر بخاطر مذهب مشترکی بود که با آنان داشتند ) ، طرفین درگیر در جنگ هم بخاطر کسب قدرت و نفوذ و سر زمینهای بیشتره اغلب ناپرهی جنگ را شعله ورتتر می کردند .

در سال ۱۶۳۹ پیمانی بین سلطان مراد چهارم از ترکیه و شاه عباس دوم از ایران ، منعقد گردید و برابر مفاد این پیمان قرار شد که خطوط سرحدی مجزا مشخص شوند و مسئله ی کمرشکن تجزیه کردستان از هردو سو به تصویب و تأیید رسید . اکراد هردو سو ( تورکیه و ایران ) تصمیم قاطع گرفتند که قدرت بزرگ قرن شانزدهم را ، همان قدرتی که آنان را در میان خود محصور کرده و با حکومت ملوک الطوائفی و فرستادن حکام قلدر و زورگو ، خود را بر آنان تحمیل کرده بوده ، درهم بشکنند .

بدین ترتیب رهبران جدید کردستان عبارت بودند از : صوفیان سادات ، و شیوخ که بیشتر آنان ، افراد خشکه مقدس و متعصب را بسوی خود جلب و با تأثیرات معنوی و اخلاقی خود ، عمیقاً "

آنان را شیفته خود می کردند و بدین سان نیروئی بسه  
وجود می آوردند.



دوكتور كامران بدرحان

سدهٔ نوزدهم

مهمزمان با آغاز سدهٔ نوزدهم اکراد دوران تمدن ه به دنیای طلائی روپاهائی فرو رفتند که کارگزاران و فرستادگان سیاسی برایشان ساخته بودند و در داستانهایشان به آن اشاره کرده بودند، این فرستادگان سیاسی که بیشتر به نام باستانشناس یا جهانگرد به کردستان آمده و فقط برای منافع حکومت متبوع خود کاری کردند، اکثرشان از جانب حکومت متلاشی شدهٔ عثمانی، یا حکومت بی مغز و محتوای ایران می آمدند.

آن زمان شایان توجه است و می تواند نقطهٔ عطف به حساب آید که "کینیر" و "فراسر" وارد منطقه شدند و با آمدن آنها نفوذ غربیان آغاز می شود، قبل از جنگ جهانی اول به شکوفائی می رسد، در این زمان مکاتب این فرستادگان سیاسی کاملاً دو برداشته بوده است. این مسئله زمانی به اوج می رسد که "جرت رود پل"، "کومت دو چول"، "خانم بیثاپ" و آقای "مارک سایکز" نیز می آیند و تمام منطقه را پای پیاده بر پشت اسب، در سرما و گرما، برف و کولاک و بوران، زیر پا می گذارند و "ای. بی. سوین" در قیافهٔ یک نفر فارس به ناحیه می آید.

نخست برای اینکه هیچ کسی مشکوک نشود این شخص را از استان بول به بیروت می فرستند، از آنجا به "تیگریس" و به دره هسای "شهر زور" و "حلبجه" در نزدیکی سلیمانیه، همان محلی که "عادل خانم" در میان لباسهای زیبا و رنگارنگ ابریشمیش رهبری "جاف" ها را بعهده داشت، با عنوان نویسندهٔ مکاتبات

فارسی این خانم ، مدت‌ها مشغول کار می‌شود .  
مسئله ، شگفتی نیست که زمانی که ارتش بریتانیا می‌خواست  
برخاک عراق سیطره پیدا کند، برای اینکه نفوذش را در شهر  
سلیمانیه بیشتر کند، مجدداً " همین " ایی . بی . سوین " را  
بنام افسر سیاسی به آنجا فرستاد .

بنابراین سده ، نوزدهم در تاریخ مردم کرده تنها در چهار  
چوب جمهوری مها با دوبررسی آن خلاصه نمی‌شود .  
پس از کشتار سال ۱۸۲۶ توسط سربازان سلطان عثمانی  
ارتش نوین عثمانی اقدامات فراوانی برای ایجاد آرامش  
و امنیت در مناطق کرد نشین انجام داد و میخواست که هم از  
نظر جبران رفتار گذشته و هم از نظر باسازی منطقه آنچه در توان  
دارد انجام دهد، البته تنها به منظور اینکه تسلط و قدرت  
سلطان را دوباره مستقر نمایند .

در این منطقه جنبشی بوسیله " بدرخان درگولی " در ناحیه‌ی  
بوتان " در جنوب ترکیه " بوجود آمد که شخص مذکور پایگاه  
جنبش را به جزیره " ابن عمر " سمت بالای " تیگریس " منتقل  
نمود .

در این هفگام امیر رواندوز به نام " محمد کوریاشا " منطقه‌ی  
خود و قسمتی از موصل عراق را تحت تصرف خود در آورده و در  
مناطق تمام اشغال شده ، دیگر ، توکها از ستمهای فراوانی که  
از قبایل کرد دیده بودند، گذشت کردند .

در سالهای ۱۸۴۳ و ۱۸۴۶ بدرخان دست به غارت و کشتار بیش از  
ده هزار مسیحی آسوری زده آنها درست در زمانی که آنان می -  
خواستند به اندک قدرت و آرامشی برسند . اگرچه این شخص

یکی از فتووالهای بزرگ و رئیس عشیره بوده، در آن هنگام  
کا ملا در قالب یک کرد ناسیونالیست و ملیت خواه سخن  
می گفته و اقدام می کرده است. شاید اهداف واقعی او هرگز  
روشن نشود که چه بوده است.

از سال ۱۸۴۶ تا ۱۸۴۷ ارتش عثمانی توانست با کمک سلاحهای  
جدید غربی و دیگر شیوه های معمول در غرب آن روزگار همچون  
دادن رشوه و تحریک عشایر مخالفان و اقداماتی در جهت سر-  
کوبی بدرخان بعمل آورد.

بالاخره در ماه اوت سال ۱۸۴۷ بعد از یک انتظار صد ساله  
جریان و حوادثی شبیه به جریانات آنسوی مرز، در ایسران  
بوجود آمد، که در نتیجه آن بدرخان کوه مفرماندهی خود  
را رها کرد و تسلیم شد. آنگاه همراه با خانواده خود و  
جمعی از هواداران به جزیره کرت تبعید شد. پس از چند  
ماه و اجازه دادند که به دمشق برود، در آنجا در سال ۱۸۶۸ فوت  
کرد.

پس از انقلاب سال ۱۹۰۸ عراق، زمانی که در آنجا فعالیت  
دوباره حزب دمکرات کردستان از سر گرفته شده، در دوسوی  
مرز برگها و اسناد عضویت، چاپ و منتشر گردیده، در روی این  
اسناد تصویر پنج نفر از شخصیتهای مشهور تاریخ کرد چاپ  
شده بود به ترتیب: شیخ عبدالقادر - سید رضا - شیخ محمود  
سلیمانیه - قاضی محمد - و ملا مصطفی بارزانی.

اولین فرد این تها و پیر فرزند شیخ عبداللہ نقشبندی، پسر  
سید طه بود که ارث تصوف و مشیخت را از یک فرد بظا هر فقیر  
اما بسیار مقدس و دیندار، اهل یک روستای نامعلوم منطقه‌ی

بارزان ، واقع در نزدیکی روهخانه بزرگ " زاب " در عراق  
بدست آورده بود .

آن مسئله ای که در سال ۱۸۸۰ باید مورد دقت و تعمق قرار  
بگیرد این است که " دکتر جوزف . پی . کوچران " فرستاده  
آمریکائی در اورمیة بیمارستان داشت ، از همان محل از  
طریق راه های کوهستانی به مناطق و روستاهای مسیحی  
( آسوری ) نشین سرزد ، اغلب نواحی مورد بازدید او زیسر  
نفوذ و تسلط شیخ عبیدالله شمرینان بود ( شمرین یا شمدین  
نام ناحیه ای است در ترکیه ) .

در خلال این مسافرتها دوستی بسیار گرم و عمیقی بین این -  
پزشک آمریکائی و رؤسای عشایر کرد بوجود آمده رؤسای  
همان قبایلی که آشوری ها از آنان وحشت بسیار داشتند ، زیرا  
که بارها مورد تاخت و تاز و کشتار آنان قرار گرفته بودند .  
این دوستی و رفاقتها همچنان بوسیله " دیگر فرستادگان خارجی  
دنبال می شد و ادامه می یافت .

احترام و نفوذ " جوزف . پی . کوچران " بویژه از آن زمان  
بسیار بیشتر شد که توانست بیماری ذات الریه مزمن شیخ را  
معالجه نماید و نیز از زبان شیخ شنید که : مردم کرد احترام  
خاصی برای انگلیسی ها و آمریکائی ها قائلند و مقدم آنها  
را گرامی میدارند و برای رهایی از زیر یوغ ترکها و فارسها  
از حکومت آنان در این منطقه پشتیبانی می نمایند و بسبب  
دستورات آنها گردن می گزارند .

راستی این است که شیخ در سال ۱۸۷۸ نامه ای به کونسول بریتانیا -  
نیا نوشته بود که در آن ضمن اعلام بیطرفی اکراده از بر خسورد -

های نادرست حکومت فارس و ترکها در مقابل مردم کرده، بسه  
شدت انتقاد کرده بود.

در طول تابستان سال ۱۸۸۰ حکومت ایران، دادگاه ویژه‌ای  
برای رسیدگی به اشتباهات و لغزشهای اکراد در ایران ترتیب  
داده، شیخ عبیدالله هم همه‌اش در فکر انتقام بوده.  
سپس شیخ در مجمعی با "حمزه آقا منگور" (ایران) دیدار و  
گفتگو کرد و بر این عزم راسخ شدند که از کرستان ترکیسه  
سواران جنگجو و پراکنده، کرد را جمع آوری کرده و از سوی  
جنوب غربی اورمیه آنها را وارد خاک ایران کننده با بررسی  
و تخمین آنان، تعداد این سواران مسلح به بیست هزار نفر  
می‌رسید.

بخشی از نیروهای مسلحی را که به این ترتیب به وجود آمده  
بود در اختیار بزرگترین پسر شیخ بنام "شیخ عبدالقادر" قرار  
دادند. ساوجبلاغ یا سا بلاغ که بعدها "مهاباد" نامیده  
شد بدون کمترین مقاومتی تسخیر شده، از آنجا به سوی میاندوآب  
راه افتادند و در آنجا کشتار ترکهای آنزبایجانی آغاز گردید  
و عده، زیادی را به خاک و خون غلطاندند، سپس به سوی مراغه  
راه را ادامه دادند و در آن نواحی نیز بسیاری از افراد  
جنگجوی فارس را به قتل رسانیدند که این امر باعث شد  
ترس بی‌دلیلی بر شهرتپریز نیز مستولی شود.

در این هنگام اکراد با آمادگی و تجهیزات کامل، به سوی  
بلندیهای اطراف اورمیه برگشتند، این کار باعث شد که  
فرستاده‌های خارجی وحشت‌فراوانی از آنان پیدا کنند و مردم  
را تشویق و تهییج کنند که چطور گرگان درنده را از میان می‌برند

این اکرا نسلح را نیز بایدا زمین برد و منطقه را از وجودشان  
بیراست .

بزرگان شهرمی دانستندکه ارتش ایران مشغول تقویت نیروها و  
خودمی باشد، ناچارست بدامان دکتر کوچران شدندکه بسه  
کوهستان " سیر" برود و در آنجا در مورد چگونگی تسلیم شدن  
مردم شهر، باشیخ عبیدالله گفتگو کنند. این پزشک نیکمرد  
این کار را کرده، بدین ترتیب جان و مال وهستی بسیاری از  
مردم شهر و مسیحی ها را از کشته وغارت شدن بدست عشار دور  
از شهریگری کرده، نجات بخشید.

نوطی گذشت زمان کم کم اختلاف ودورنگی به میان هم پیمانان  
شیخ عبیدالله افتاد وبخاطر همین امر بودکه وقتی که ارتش  
ایران خود را کاملاً تقویت کرد وبرگشت، شیخ و اطرافیان  
یارای مقاومت نداشتند، ناچار به کوهستانهای ترکسیه  
برگشتند.

درسال ۱۸۸۱ شیخ عبیدالله درحالی که برای مذاکره وگفتگو  
آمده بوده، تسلیم سلطان شد. ترکها او را به شهر " مکه " تبعید  
کردندکه در آنجا درسال ۱۸۸۳ میلادی وفات یافت .

یکی از فرزندان شیخ به نام " شیخ محمدصدیق " بخاطر شکست  
پدرش، شدیدا " کینه " دکتر کوچران را بدل گرفته بود، و در  
همه جا شایع شده بودکه او به شدت از فرستادگان خارجی  
انتقام خواهد گرفت، اما توگوئی دست روزگار نقش دیگری  
ترسیم می کرده، همسر شیخ محمدصدیق به شدت بیمار شد و شیخ  
هم ناچار او را به بیمارستان اورمیه فرستاد و در آنجا از همسر  
شیخ مراقبت بسیار خوبی بعمل آمد و عمیقاً " مورد احترام قرار



گرفت، این زن هم زمانی که به سلامت و تندرستی به منزل خود برگشت، باریک‌الاغ عمل و توتون برای دکترکو چران فرستاد.

از دونفر از هم پیمانان فارس و کرد شیخ عبیدالله هم‌جریمه<sup>۴</sup> نقدی گرفته شد و بعداً "آزادشدند." جلیل‌آقا<sup>۵</sup> نامی که مسئول کشتار میاندوآب بود به نهانه<sup>۶</sup> توپ بسته شده و حمزه آقای منگور نیز به میان نامی گرفتار آمد که حکومت ایران در شهرمهاباد برایش گسترده بود.

تبعید شیخ به شهر "مکه" چگونگی اوضاع استراتژیکی اکراد را در کوه‌ها بطور کلی برهم زد.

پس از گذشت دو دهه از قرن نوزدهم، دلجوئی و نوازش اکراد از جانب روسیه آغاز شد. بویژه: جمفر آقاشاک - عبدالرزاق از خانواده بدرخان - سیطه نوه<sup>۷</sup> شیخ عبیدالله مورداکرام و اجترام فراوانی قرار گرفتند.

در سال ۱۸۸۹ نیکلای دوم از این چند نفر دعوت کرد که از روسیه دیدن کنند، آنان به این سفر رفتند و آنجا با خبرهای بسیار امیدوارکننده برگشتند، اخبار و مؤثره‌های با خود آوردند - بودند که اکراد بسیار بیشتر از پیش تهییج می‌کرد تا بسه دنبال اهداف دیرینه<sup>۸</sup> خود باشند.

حکومت ترکیه در این مدت بسیاری از قبایل را مسلح کرده بود و برای مقابله و مبارزه با اکراد ددلگرمی بسیاری به دستهای "حمایه" که از سوارکاران ویژه<sup>۹</sup> سلطان بودند، داشتند. در سال ۱۸۹۷ آرامنه به حرکت و جنبش درآمدند، البته حس ملی آنان گاه و بیگاه بوسیله<sup>۱۰</sup> روسیه تحریک می‌شده، این

جنبش آنان در آن لحظه ، شدیدتر و دوآتشه تر از هرگونه حرکت دیگر ملل زیر سلطه عثمانی ها بود .

در این وقت گروه میارزین کرد " کنفدراسیون ملی " نام - داشت که در قسمت شمالی سوریه تحت رهبری ابراهیم پاشا فعالیت می کرده همزمان با این امر ایل بزرگ " کلهر " ایران که در نزدیکی کرمانشاه انده ، پشتیبانی خود را از آشوب " سالار الدوله " که در سال ۱۹۱۱ بر ضد حکومت مرکزی ایران ایجاد کرده بود ، اعلام نمودند .

البته شك نیست که بسیاری از قبایل کرد به جریانهای انحرافی و ضد انقلابی می پیوستند ، بخاطر جلوگیری از همین امر بود که دسته ای از جوانان فهمیده و دوراندیش کرد اقدام به ایجاد گروه های مخفی و سازمان دادن آنها می کردند . در اینگونه اقدامات اکثرا " فرزندان بدرخان شرکت داشتند ، همان بدرخانی که در سال ۱۸۹۲ اقدام به انتشار روزنامه " کردستان " نمود .

بعناز اینکه حکومت و قانون اساسی ترکیه در سال ۱۹۰۸ رسماً اعلام گردیده گروه " کوردی تعاون جماعتی " و گروه روشنفکران " امید " اعلام موجودیت کردند .

به غیر از خانواده " بدرخان ، شیخ عبدالقادر بزرگترین - فرزند شیخ عبیدالله و دونفر از امیران بابان در سلیمانیه در نزدیکی مرزهای ایران و عراق دست همکاری بهم دادند . این مدت زمان برای اعضا " حزب " حریت " و برای قبایل کرد و نیز رهبران مذهبی ، دوران شادی آفرین و خوبی نبود زیرا آنها ممتد بودند که سازمان جوانان ترك ، لامذهب و

توطئه چین هستند. سازمان جوانان ترك هم ثابت می کرد که  
سته " حریت " هرچه باشند، بالاخره طرفدار باقی ماندن  
امپراطوری عثمانی هستند.

آخرا لا امر تركها توانستند توطئه بسیار مخوف و وحشتناکی  
را در میان اكراد (هم مذهبشان!) در كردستان ایسران  
بوجود بیاورند. بویژه در سالهای ۱۹۰۲ و ۱۹۰۹ در شهر مهاباد.  
در سال ۱۹۱۳ انجمنی از سوی ایران و ترکیه تشکیل شد تا در  
خطوط مرزی تغییراتی بدهند. هدف اصلی این انجمن جدا  
کردن شمال و جنوب كردستان از همدیگر بوده. بریتانیا و شوروی  
توانستند که برای این نشست تا شیربگزارند و کاری کنند که  
خطوط تازه مرزی در حقیقت خطوط اختلاف و جدائی انداختن  
ملی باشد.

قبایل کرده رهبران مذهبی آنان، و تمام آنها تیکه خود را  
چیزی و وزنه‌ای می دانستند. تا سال ۱۹۱۴ در برابر هرگونه  
توطئه‌ای به تغدی عکس العمل نشان می دادند و بیشتر توطئه  
ها هم اختلافات مذهبی و جدائی میان گروه‌های سیاسی  
انداختن بود.

وقتی در دوم نوامبر سال ۱۹۱۴ شوروی جنگ خود را با تیکه  
اعلام کرده اكراد آخرا لا امر جانب مسلمین را گرفتند و علیه  
نهری بزرگ مسیحی در شمال وهم بیمانان آشوری و ارمنی  
آنان وارد نبرد شدند که این جنگ چهار سال ادامه داشت.  
در این مدت کردها مناطق رفیع میانی را رها کرده و پراکنده  
شدند. آنان به امید آینده‌ای مبهم رهبرانی دیگر، و  
کوششهایی که دوباره خواهند کرده نشستند.

## جنگ جهانی اول

سته‌ای از اکراد که در روز بیست و دوم ژانویه ۱۹۴۶ در مهاباد گردآمده بودند، یا خود معتقد بودند یا از بدرا نشان شنیده بودند که در جنگ جهانی اول رنج و مشقت فراوانی متحمل شده و نام ترکها در سایهٔ فداکاری و کوششهای بیش از حد آنان بلندی یافته بوده. زدو خورد هائی که در آذربایجان و شرق ترکمنستان انجام گرفته بود نیز حضور عده‌ی زیادی نظامی روسی در ایران انگیزهٔ پیدایش این کینه ورزی بود.

در سال ۱۹۰۹ شوروی دوستی خود را با شاه کهنه پرست ایران، که بر اثر انقلاب مشروطیت تبعید شده بوده قطع نمود و بلافاصله از همان زمان نیروی نظامی بزرگی را در جوار مرزهای شمالی ایران بویژه در آذربایجان شوروی، مستقر نمود.

جای حیرت نیست که پس از اعلام بیطرفی از جانب ایران، دوباره ترکها در ۲۹ تاسمبر ۱۹۱۴ نیروی نظامی فراوانی بداخل ایران سرازیر کردند که اینان پس از سه روز تبریز را مسخر نمودند ولی در داخل شهر با مقاومت نیروهای روسی مواجه شدند (۳۰ ژانویه) سپس روسها به جانب غرب و مناطق کردنشین "از مسیر آنسوی دریاچه آورده" راه افتادند اما در محل ورود به شهر "خوی" با مقاومت سه هزار نفر مرد مسلح شکاک که "اسماعیل آقاسمکو" رهبری آنان را برعهده داشت و "امر خان شکاک" بزرگشان بود، روبرو شدند. قوای مهاجم روس منطقه را تسخیر نمودند و قوای مسلح اکراد از مسیر غرب دریاچهٔ اورمیه و مناطق کوهستانی، به سوی مرزهای ترکیه عقب نشینی کردند.

در بیست و پنجم ماه مه، بعد از پنج ماه تسلط ترکها، نیروی

نظامی روس درحالی که با فرستادگان آمریکائی و مسیحی های بومی قاطبی شده بودند و بسته جمعی آوازی می خواندند، بسوی اورمیه برگشتند.

در شهرمهاباد افراد مسلح قبایل " منگور " و " مامش " - همینکه با مقابله نیروهای مهاجم روبرو شدند، عقب نشینی را به سوی کوهستانها آغاز کردند.

زمانی که آتش بس موقت بین روسهای بالشویک و ترکیه در ماه ستمبر ۱۹۱۷ اعلام گردید مرز شوروی در قسمت آذربایجان از هم گسیخت و منطقه غرب دریاچه اورمیه به جنگ عشایر مفرور و مسلح کرد افتاد.

در پائیز سال ۱۹۱۵ قبایل آشوری منطقه " هکاری " جنوب ترکیه به سرگردگی رهبر مذهبی و ملی خود " مارشیمون " وارد ایران شدند و دوش به دوش مسیحی از مسیر سلماس و اورمیه آمدند و در جستجوی جایی بودند که آنجا را مرکز عملیاتی خود قرار دهند. در سال ۱۹۱۷ مارشیمون رهبری پنجهزار مرد مسلح آشوری را بر عهده داشت، که اکثرشان سلاحهایشان را در جریان از میان رفتن رژیم روسیه بدست آورده بودند.

نمایندگان کشورهای هم پیمان منطقه کوشش داشتند که اینان را تقویت نمایند، نیز می خواستند که قوای روس همچنان - بمانند تا در برابر ترکها قدرتی باشند و جلوشان را بگیرند، در میان روسها دسته ای داوطلب بودند، ولی به شش هزار مرد مسلح مسیحی نیاز بود.

چنین نیروی بزرگی از مسیحیان، از جانب مسلمانان اورمیه و نیز از سوی روسای اکراد مورد تهدید بوده، خاصه از طرف -

اسماعیل آقا سمکو ، رئیس ایل شکاک .

" سمکو " جوانی جا افتاده و بسیار نترس و شجاع بوده که در میان مشکلات و ناآرامیها بزرگ شده بود. برادرش جعفر آقا کشته شده بود و سمکو يك لحظه این امر را زیاد نمی برد. ( آن زمان ده سال از کشته شدن برادرش می گذشت ، مسئله به این شکل بود که حاکم تبریز " نظام السلطنه " جعفر آقا " را دعوت کرد و به قرآن برایش قسم خورد که در آنجا درامان خواهد بود، اما در آنجا بهنگام صرف ناهار ناگهان به گلوله بسته و کشته شد . مترجم ) . جعفر آقا به نام حاکم منطلقه ای از مناطق غرب دریاچه " اورمیه دعوت شد و این بلا بر سرش آمده که در برابر این مسئله هیچ چیزی نمی توانست شعله های آتش انتقام را در درون سمکو خاموش سازد .

سمکو برای گفتگو پیرامون همکاری و همفکری ، مارشیمون را به روستای " کهنه شهر " سلماس دعوت کرده در آنجا مارشیمون مورد اکرام و احترام فراوانی قرار گرفت و هنگام صرف ناهار با بحث مفصل پیرامون همکاریهای آینده ، مذاکره را به پایان بردند . همان روز از مارشیمون و تمام محافظان و یاراناش فقط يك نفر جان سالم بدر برد و بقیه در زیر باران گلوله ها جان دادند .

سمکو خود این مسئله را چنین تعریف کرده است : ... از لحظه نخست قصد کشتن مارشیمون را داشتم ، اما این امر را جز بسا " علی آقا " برادرم ، با هیچ کس دیگری در میان نگذاشتم . وقتی مارشیمون از من خدا حافظی کرده ، همینکه پشت بامن کرد که سوار کالسکه اش شود ، از پشت سرا و را با هفت تیر به گلوله بستم

افراد مسلح من نیز از پشت بامها و همزمان با شنیدن صدای هفت تیرمن ، افراد مارشیمون را به گلوله بستند و در همان لحظه یکصد و چهل نفر از آنان در خاک و خون غلطیدند و تنها يك نفرشان موفق به فرار شد و توانست از مهلکه بگریزد. در همه جا شایع شده بود که سمکو رشوه فراوانی گرفته تا این مسئله را راه بیندازد.

کوتاه سخن ، خواهر مارشیمون تصمیم گرفت که انتقام خون برادرش را پس بگیرد ، آشوری‌ها را گرد آورده و نیروی بسزای درهم کوبی و اخراج کردن منطقه ، سلماس تشکیل و سازمان داد. کمک ارتش ترکیه ، گردان را مجدداً « بازگردانده و حمله ی شدید اکراد خط مقاومت آشوریها را درهم شکست و جلوگیری مسیحیان به سوی جنوب اورمیه را مسدود نمود. عقب نشینی آشوری بجانب همدان ، که زیر نظر انگلیسیان انجام می گرفت ، زیانی فراوانی برایشان داشت زیرا که اکراد مرتب دنبالشان می کردند ، و نیز در مسیر خود به هر روستا که می رسیدند مورد اذیت و آزار قرار می گرفتند. اگر چه انتظار آن نمی رفت ولی مسیحیان در این راه آسیب فراوان دیدند و بیشترشان کشته شدند.

سال ۱۹۱۹ با وعده های ویلسونانه ای که در مورد اعطاء حق تعیین سرنوشت بدست مردم داده می شده ، سالی پر احساس آزادی و سرشار از امید بوده ، بویژه برای ملت های زیر سلطه امپراطوری عثمانی همچون : اعراب - ارمنه - کرد ها و حتی آشوریها . در منطقه ، سلیمانیه ، قوانین و فرامین خوشاخته ، شیخ محمود ، با پشتیبانی انگلیسی ها مورد اجرا بود و می رفت تا

در نواحی بزرگی از عراق بسط یا بیدکه بعضی خطاها و اشتباهات  
از شیخ سرزردو مسئله پایان دیگری پیدا کرد.  
در مناطق دورست شمال عراق ، قبایل مختلف آماده برای  
گفتگو و یا حتی جنبش و قیام بودند و هم‌ا‌ش در این فکر بودند  
که توجه واحیاناً " کمک ترکها ، انگلیسها ، یا اعراب عراق  
را بسوی خود جلب نمایند .

هنگامیکه این مسائل به دقت مورد توجه و بررسی بودند  
در شمال غرب ایران ، سمکو در این فکر بود که خلائی را که  
از رفتن روسها ، ترکها و آشوریها بوجود آمده بود ، پر کنند .  
" گوردون بادوک " کونسول آمریکا در تبریز با سمکو و گفتگو  
کرد و گفت که حاضر است معادل پنجهزار دلار ، سکه نقره به  
او بدهد بشرطی که او هم از غارت اموال فرستادگان آمریکائی  
در اورمیه چشم پوشی کند .

حکومت ایران به شیوه و شکل زیرکانه‌ای ، فرمانروائی  
سمکو را بر بلفندیهای غرب دریاچه " اورمیه برسمیت شناخت .  
اگرچه در آن زمان بسیار گفتگو از رسیدگی و توجه ویژه به  
کردستان از جانب دولت در میان بوده ، سمکو اهمیتی به این  
گفته هانمی نداد و تنها پیشنهادات مردان قبیله " خود را  
اجرامی کرد . این امر باعث شد که بخاطر تحکیم موقعیت  
خود ، خیال حمله به تهران را در سر بیرو راند .

سمکو در سال ۱۹۲۱ نیروهای خود را به مهاباد آورد و در این  
یورش او قریب ششصد نفر افراد ژاندارم و یک فرستاده  
پروستتان آمریکائی کشته شدند .

اما چنین پیدا بود که ستاره " اقبال " رضاخان " پرنورتر



ودرخشان تر است ، او توانست با فرستادن قوای نظامی بفرماندهی  
 ژنرال " عبدالله طهماسبی " و با همکاری ایل ترک آنزبایجانی  
 شاهسون به سرکردگی " امیر ارشد " سمکو را در جهت غرب بجا نوب  
 کوه ها عقب بزنند ، تا او را بدرون خاک تر کیسه راندند .  
 آفتاب قدرت سمکو روبه غروب بوده ، البقیه زمانی کاملاً اقول  
 پیدا کرد که به او به میان دامی افتاد و گرفتار آمد که ارتش  
 ایران روزی از روزهای سال ۱۹۳۰ در شهر " اشنویه " برایش  
 گذرد .

سمکو به آنجا رفته بود تا از جانب دولت مرکزی درخواست گذشت و  
 اغماض را بشنود ، نیز مراتب اطاعت کردن خود را از دولت به  
 اطلاع ما مورین حکومتی برساند . . . .



سمیتقو در اوج قدرت - اسماعیل آقا سمیتقو در تاکیک -  
 نظامی و نهور در مانور خود را بالاتر از نادر میدانست

## در میان دو جنگ

در دهم اوت سال ۱۹۲۰ پیمان نامه<sup>\*</sup> سور Sevres از سوی ترکیه و هم پیمان ناشر به امضا<sup>\*</sup> رسیده، در این پیمان نامه حقوق زیر برای اکراد در نظر گرفته شده بود:

ماده ۶۲: مجمعی با شرکت سه نفر نماینده، یکی از جانب بریتانیا، یکی از سوی فرانسه، و یکی از طرف حکومت ایتالیا، در شهر استانبول تشکیل گرفته، این مجمع به نمایندگی قطعنامه‌ای تهیه کنند که در آن شش ماه مهلت داده شود تا بطور رسمی جنبه<sup>\*</sup> قانونی پیدا کند، این قطعنامه شامل یک نوع خود مختاری منطقه‌ای برای مناطقی باشد که اکراد در آنجا اکثریت را تشکیل می‌دهند، بویژه در طول رودخانه<sup>\*</sup> فرات، جنوب مرز ترکیه با سوریه و بین النهرین<sup>\*\*</sup>.

ماده ۶۳: حکومت ترکها سه ماه مهلت داشته باشد که به مفاد مندرج در ماده‌ی ۶۲ جواب مثبت یا منفی بدهد یعنی یا آنرا بپذیرد یا آنرا رد کند.

ماده ۶۴: اگر در طول یکسال اکثریت اکراد مناطق یاد شده در ماده ۶۲ بتوانند ادعا استقلال کامل بنمایند و عملاً<sup>\*</sup> نشان بدهند که این شایستگی را دارند، نه تنها زمان ملل متحد مسئله<sup>\*</sup> شایستگی آنان را برای استقلال تأیید کنند باید از جانب ترکها این امر مورد موافقت قرار گیرد و حکومت ترکها از تمام اسم و رسم و منافعی که در مناطق کرد نشین دارد، چشم پوشی نماید.

اما این پیمان نامه عمر زیادی نکرد و مدت کمی پس از امضا<sup>\*</sup> مردود در بوته<sup>\*</sup> فراموشی نهاده شده، زیرا که تاریخ این ملت

به شکل دیگری با استهای " مصطفی کمال پاشا " نوشته شد و با امضاء بیمان " لوزان " Lausanne بکلی ورق برگشت . از آن لحظه دیگر بخوبی پیدا بود که جایی برای زندگی اگر ادوار امنه در زیر سایه " حکومت " آتاتورک " وجود ندارد ، اگرچه آتاتورک برای ایجاد اتحاد در ترکیه نیروی اگر ادرا بی اهمیت نمی دانست .

ای سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۳ تمام فکر و کوشش او متوجه نیروهای بود که در مقابلش می ایستادند ، خاصه اگر ادشرق ترکیه . در سال ۱۹۲۵ شیخ سعید جنبش وسیع و دامنه داری را در جنوب کرستان ترکیه آغاز کرد و دو سال پس از او " احسان نوری بیگ " سازمان و تشکیلات مسلحانه ای را برای ادامه " مبارزه در قسمتهای شمال و شرقی کوههای آارات بوجود آورد که توانست سه (۳) سال دوام بیاورد .

هر دو جنبش از سوی ارتش ترکیه با خشونت هر چه تمامتر سرکوب شدند ، البته پس از يك كشتار بسیار وحشیانه و نیز زیانهای مالی فراوانی که متوجه ارتش ترکیه گردید .

از آن پس حکومت ترکیه تمام هم خود را صرف تفرقه و جدائی انداختن میان قبایل کرد نموده زیرا آنان و محل زیست آنان را مرکز مقاومتها می دانست ، نیز همان قبایل بودند که اگر ادرا از هر نظر یاری می دادند که بتوانند به مقاومت خود ادامه دهند .

از جانب حکومت ترکها ، نام مناطق کردنشین تغییر داده شد قبایل و رؤسای آنها از یکدیگر دور کرده می شدند و هر یک به سوئی فرستاده و تبمیدمی شدند ، تحصیل به زبان ترکسی

اجباری شده و اگر ادهم رسما "ترك كوهی" شناخته شدند .  
در این هنگام نیروهای مقتدر در عراق ، اعراب آنجا را  
ناگزیر کردند که تا حدودی ب فکر اقلیت ها باشند این  
امر شامل اگر ادهم می شد چون بیست درصد جمعیت عراق را  
آنان تشکیل می دادند . دوباره لشواریهای نوین آغاز  
شدند ، چون شیخ محمود در سلیمانیه و شیخ بارزان در شمال  
کردستان ، شروع به ادعا کردند .

عده ای از آشوری ها وارد خدمت نظام می شدند البته شرط  
پذیرفته شدن آنها ، نبرد علیه اگر ادهم بوده در سال ۱۹۳۳ -  
حکومت مستقل و نوین عراق به چند دلیل ، ناگهان به مخالفت  
و ضدیت با آشوریان برخاست و کشتار مهیبی را از آنان آغاز کرد  
و تمام روستاها یشان را غارت و تاراج نمود .

در ایران رضاخان که بعداً "رضاشاه خوانده شده وحدت ملی  
نوینی درست کرده بیشتر با زور و سرنیزه ، انواع حیل ، و  
آمیختن قبایل با یکدیگر . آنگاه اشخاص مشهور و سرشناس  
را به تهران ویا به جاهای دورست دیگر تبعید می نمود  
خواندن به زبان فارسی را به همه تحمیل و مردم را مجبور  
به تغییر لباس ملی شان نموده به گمان اینکه این تغییرات  
ظاهری ، باعث تغییر باطن مردم هم خواهد شد و آنان را غربی -  
خواهد نمود .

روز بیست و پنجم اوت سال ۱۹۴۱ روس و انگلیس از شمال و جنوب  
ایران را مورد هجوم قرار دادند و پس از چند روزی نیروی  
مقاومت ایران بکلی متلاشی شد . جنگ جهانی دوم آغاز گردید  
و ایران به اشغال قوای خارجی درآمد .

در روز شانزدهم سپتامبر سال ۱۹۴۱ رضا شاه، آدار  
کشور را به فرزند ارشد خود " محمد رضا پهلوی "   
که در آن هنگام جوانی بود که بیشتر خو و عاداتش بسا  
بدرش فرق داشت، واگذار نمود .



## جنگ جهانی دوم

### روسیا / اکراد / و جنگ

اشغال ایران از سوی شوروی و بریتانیا در ماه اوت سال ۱۹۴۱ - تا ۹ شهریور ۱۳۲۰ در شمال غرب داشت. نیروهای روسی ابتدا تمام بخش جنوبی جاده " سنندج را گرفتند اما پس از مدتی نیروهایشان را به مسیر " اشنویه - میان دوآب " جنوب مهاباد گسیل دادند. میان دوآب نیز جزو مناطق اشغالی توسط آنان بود اما سقز، بانه، و سررشت شامل آن نمی شد.

در آن زمان آخرین حد تحت نفوذ انگلیسی ها در کردستان کرمانشاه بود و جاده اصلی بسوی عراق در آن منطقه در اختیار آنان بود. قسمت شمال بجان سنندج بطور کامل در اختیار انگلیسی ها بود. مهاباد و حومه در کنترل روسها قرار داشت و به طور کلی مناطق زیر نفوذ هر دو نیروی مهاجم در مسیر میان سقز - سررشت بهم می پیوست.

اتحاد شوروی از یکسال قبل از راه نهانی دریافت کرده بود که آلمان نازی در صدد است که خود را بر خلیج فارس مسلط کند و در سالهای ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ مهمترین هدف و برنامه آلمان، ایجاد آمادگی برای پس زدن نیروهای روسی و راندن آنها بداخل قفقاز و آنر - بایجان بوده البته این امر هم بخاطر این بود که راه کمک رساندن آمریکا به شوروی که تنها خلیج فارس بود مسدود شود. بدینسان در طول یکسال و نیم اشغال منطقه سیاست شوروی محافظه کارانه و هر لحظه روبه سوئی بوده میخواست توسط عده ای در میان اکراد توطئه چینی کنند و کاری کنند که اکراد هیچ اهمیتی برای نمایندگان دول محور قائل نشوند، نیز این

برنامه در ترکیه هم اجرا شود.

با مطابقت زیست و جگونی آن در طول جذگ، بازمان قبل از آن ورق بسیار به نفع اکراد برگشته بود.

همینکه ارتش ایران متلاشی شد و روبه جنوب رانده شدند تفنگ، فشنگ، وسلاحهای فراوانی بدست قبایل کرد افتاد در این ضمن نیز اربابان سرکشی که رضاشاه آنان را از قبایلشان دور کرده بوده فرصت یافته و به میان عشیره خود برگشتند و مجدداً ریاست را بر عهده گرفتند، البته بیشتر اینان چون به زندان هم افتاده بودند قدر و منزلتشان در میان مردم بالا رفته بود. طبیعی هم بود که مردم با احترام به آنان بنگرند و دو امید به آن نیروئی داشته باشند که این افراد را به میان قبایل خود برگرداند و نیروی از دست رفته را به آنان تفویض نمود آن روز گاه آزادی در نظر اکراد این بود که بر تمام مناطق کوهستانی غرب اورمیه مسلط باشند، روستاها را تاراج کنند راهزنی نمایند و از اعرابان حق العبور بگیرند.

در این لحظات حساس عشایر "هرکی" و "شکاک" حتی به گفته‌های بزرگان و رهبران خود نیز کمترین اهمیتی نمی دادند.

مهاباده در جنوب لریاچه اورمیه، در این مدت هیچگونه شکل درست و حسابی پیدا نکرده چون طایفه "بهکری" ها شهر را اشغال نمودند و در جاده مهاباده میان دو آب حق العبور می گرفتند.

امنیت داخل شهر را رهبران مذهبی و اشخاص متنفذ نگه داشته بودند و نیز از یورش عشایر بد داخل شهر جلوگیری می کردند.

ناامنی جاده مهاباده میان دو آب با شکل زشت و وقیحانه‌ای روز به روز بدتر می شد.

روز بیست و پنجم آوریل سال ۱۹۴۲ خانم "لی بوردیت" همسر "وینستون بوردیت" که هر دو روزنامه نگار و آمریکایی بودند، از مهاباد به تبریز می رفتند در قسمت جنوب این جاده (جاده "مهاباد- میان دوآب") ماشینشان را جلویك قهوه خانه بارك كردند، كه ناگاه خانم لی بوردیت مورد اصابت يك گلوله قرار گرفت و كشته شد. این خانم در روز - كشته شدند، ناهار را در شهر مهاباد، مهمان شخصیت سرشناس كرده قاضی محمد بود. قاضی باشنیدن این خبر بسی نهایت متاثر و پریشان شده بویژه كه شنید این جنیسن نامردانه كشته شده است.

هرچند واقعیت و اصل این مسئله روشن نشده، این قدر معلوم گردید كه عمل بدست یكی از مخالفین "مجیدخان میان دوآب" انجام گرفته است، چون بسمجدخان نیز در داخل اتوموبیل این زن و شوهر بود.

علیه این راهزنان و آدمكشان از تبریز اقدامات زیادی صورت گرفت، ولی هیچيك از اشرار مجازات نشدند.

مسئله "امنیت برای ایران بسیار بیشتر از اینها اهمیت داشت، كه به انواع طرق روسها از استقرار آن در منطقه جلو می گرفتند.

در این زمان مسئولین ادارات دولتی در شهرهای تبریز و اورمیه و خوی، و دیگر جاها هیچگونه اختیاری نداشتند و بدون اجازه ی روسها قادر به انجام هیچ امری نبودند بویژه در برابر روسای عشایر كه روسها آنان را تقویت و جری كرده بودند.

البته این كاركنان دولتی در درون دل خود را مسئول میدانستند



ونقشه‌های پنهانی فراوانی داشتند، روسها هم در این میان مردد و دودل بودند و نمی‌دانستند که آیا جانب دولت را بگیرند و دوباره تقویتش کنند، یا اگر اندر آنکه توگوئی بی‌بندوباری و بی‌مبالاتی به قوانین و مقررات در خلقتشان سرشته شده است - بشتیبانی نمایند؟

آخر الامر در بیست و پنجم ماه مه سال ۱۹۴۲ مستجات ارتش ایران اجازه یافتند که وارد آنزبایجان شوند، و اولین پروگرامشان مبارزهٔ سخت و شدید با آن هرج و مرجی بود که در نواحی اورمیسه وجود داشت.

روسهای دانستند که در جنگ جهانی اول کشتار وحشتناکی را در کرستان و کرمانشاه از اکراد کرده بودند، و نیز اخیراً هم ملحد و ضد اسلام شهرت داشتند، و بخاطر ایندو دلیل شدیدا مورد نفرت و کینهٔ اکراد می‌باشند، این است همهٔ سعی و کوشش خود را به کار می‌بردند که این مسائل را از دل اکراد بدر آورند.

با اینهمه اگر دعوتی از اکراد بعمل می‌آمد آنرا می‌پذیرفتند. پس از سال ۱۹۴۱ از سی نفر افراسرشناس کرد دعوت شد تا از شوروی دیدن کنند، که آنها هم با کمال میل پذیرفتند. نمایندگان اکراد از شهرهای اورمیسه - میاندوآب - بوکان - و مهاباد به تبریز، و از آنجا با قطار به همراهی ژنرال "آتا کچیوف" که نام او سلیم آتا کچیوف بود و باز هم در این کتاب با نامش برخورد - خواهیم داشت، به باکو رفتند.

این گروه ترکیبی از افراد طبقات مختلف بوده، رویهمرفته اگر بگوئیم ترکیب گروه، فتودال - محافظه کار بود، سخن

نادرستی نگفته ایم .

دعوت شدگان عبارت بودند از : از مهاباد قاضی محمد - از  
میاندوآب مجیدخان - از بوکان علی آقا میراسعد و پسرش عمر  
علیمار - حاجی باباشیخ - از سوی سه بسته مجزای هرکسی :  
رشید بیگ ، زیرو بیگ ، طه - سید محمد صادق ( شیخ پوشو ) ،  
فرزند سید طه شمزینان . " امرخان شریفی " رئیس ایمل  
شکاک از اینکه هنگام رفتن نمایندگان مریض بود و نتوانسته  
بود در آن مسافرت شرکت کند خوشحال بوده اما از افراد ایمل  
او " حسن هونره " ، و " حسن تیلو " شرکت داشتند .  
از ایمل " زرزا " اطراف اشنویه ، موسی خان انتخاب گردید .  
حاجی قرنی آقا ، و کاک حمزه نلوس ، دو نماینده مجزای  
ایمل " مامش " غرب مهاباد بودند .  
از اینجا می توانید تا حدودی چگونگی قبایل کرد ایمران  
را از هر نظر دریا ببیند .

## قبایل کرد ایران

در کردستان ایران بیش از شصت (۶۰) عشیره\* کردیافت میشود شماره‌ی باره‌ای از آنان بر یکصد و بیست هزار نفر بالغ می‌گردد در حالیکه باره‌ای دیگر همچون ایل پراکنده\* کلهر در جنوب غربی کرمانشاه، یا دسته‌های کوچک اطراف سردشت، جمعیتشان به زحمت به هزار تا چهار هزار نفر می‌رسد.

بخاطر اینکه از مسیر اصلی بسیار دور نیفتیم، واسامی ثقیل و سخت گیجمان نگردانده، در این کتاب تنها به افراد و قبایلی اشارت می‌کنیم که در جریان تاریخ جمهوری ۱۹۴۶ کردستان تأثیر و شرکت داشته‌اند.

از جانب شمال غربی، اگراد جلالی یورش بسوی مرزهای شوروی و ترکیه بردند. جلالی قریب بیست و پنج هزار نفر بودند و پس از این یورش معلوم نبود که جایشان در کجاست؟ بیشتر جلالی‌ها از سال ۱۹۴۰ بنام پناهنده از سوی ترکیه آمده بودند و بخوبی با مردم منطقه آمیخته و نیز بسیار کوشا بودند. اما از جانب ارتش ایران هم با زور و هم با بازداشت‌سران‌شان جلو فعالیت آنها گرفته شده بود.

آنان در تمام طول جنگ تحت نظارت امرخان شاکاک بودند. در نواحی جنوب قریب به ده هزار نفر میلانی و چند نفر از بزرگان استقرار داشتند. کونسول روس در اورمیه توانست هر دو جلالی و میلانی‌ها را تحت تأثیر قرار دهد و آنان را مجاب کرد که بسوی جمهوری مهاجرت نکنند.

بسوی جنوب، دومین ایل کردان نظر جمعیت (قریب به چهل هزار نفر - زمان نوشته شدن این کتاب - مترجم) ایل شاکاک قرار دارند.

رهبری این ایل ، پس از اینکه در سال ۱۹۳۰ با سیسه<sup>۱</sup> ارتش ایران سمکو کشته شده به عهده<sup>۲</sup> شخصیت درشت اندام و مفسرور آنها " امرخان شریفی " افتاده که هوش و زکاوت و تشخیص راست از کج ، و آینده نگری او را رهبری سیاسی و بانفوذ کرده بود.

در آن زمان که امرخان کوشش داشت بین دو طایفه<sup>۳</sup> کار دار - ( یا کر دار ) که دشمن طایفه<sup>۴</sup> " عبدوی " بودند و طاهرخان پسر سمکو رهبری آنان را بعهده داشت ، صلح و آشتی برقرار نموده طاهرخان کوشش داشت که خود ریاست کل قبیله را در دست داشته باشد بخاطر همین سعی میکردند که امرخان را بهرنحوی که شده است شکست بدهند ، یا او را در نظر بسد جلوه دهند.

در سال ۱۹۴۲ بیشتر شاکاها<sup>۵</sup> ، کلاه بلند نمدی که عمامه به قسمت پائینی آن بسته میشود ، بسر داشتند و راستی اشکال و نقوش حجاری شده در تخت جمشید شیراز را به یاد انسان می آوردند.

مناطق تحت نفوذ شاکاها<sup>۶</sup> و نیز افرادی که شاکاها علیه آنان کاری کردند ، تنها به مسیحیان نزدیک سلماس محدود نمی شد بلکه آنان بر ضد ترکهای آذربایجانی شهر " خوی " که قرار بود این شهر مرز بین جمهوری مهاباد و آذربایجان باشد رفتار می کردند.

منطقه<sup>۷</sup> جنوبی تر محل زیست ایل بزرگ " هرکی " بود . بسیاری از این قبایل در سوی عراق بودند و زندگی چادر نشینی داشتند و خیلی کم در میان مردم می ماندند . زمستان را در

شمال شرقی اربیل و تابستان را در بلندیهای ایسران در نزدیکی " دالان پر " آنجائیکه مرزهای ایران و عراق و ترکیه بهم می پیوندند، می گذرانیدند.

هرکی های عراق سالی دوبار مهاجرت می کنند و مسیر عبورشان از میان مناطق شیوخ با رزان می گذرد و راستی در حال کوچ توگوئی که ملخند که کوچ می کنند.

در خلال گذشت چند صد سال، هرکی های ایران که تعدادشان به بیست هزار نفر می رسد، منطقه " ترگور و مرگور " را محل زیست خود کرده اند و نیز بر دره های موازی مرز مناطق ترک نشین غرب و جنوب غربی اورمیه، مسلط گشته اند.

یکی از بانفوذترین رهبران " رشید بیگ " بود، شخصی بسیار آرام و متین و با وقار که حدود چهل سال سن داشت.

" زیرو بیگ " بهاری " شخص غیر مسئولی بود که رهبری گروهی راهزن و آدمکش را بعهده داشت و در میان اشرار همراه او همه جور افراد حتی ترکهای آذربایجانی هم یافت می شدند.

این گروه چندین سال در منطقه " اورمیه و محل زیست هرکی ها، همچون شمشیر دموکلس که بموئی آویخته بود، هر آن بیم آن می رفت که برگردن مردم منطقه بیفتند.

در خلال، و نیز پس از پایان جنگ جهانی اول، اینان به ویرانه های روستاهای مسیحی نشین دره ترگور رسیدند.

در میان هرکی های غرب اورمیه، در نزدیکی مرز ترکیه، بیگ - زاده ها بودند و شماره شان به پنج هزار نفر می رسید، رهبر آنان " نوری بیگ " پیرو افتاده بود که در روستای " امبی " در میان مردان قبیله " خودش می زیست.

تاریخ زندگی بیگ زاده ها و هرکی ها طوری بهم آمیخته است که بسا اوقات از روی سهو و خطا بیگ زاده ها را بخشی از هرکیان دانسته اند. خود بیگ زاده ها این نزدیکی را نمی پذیرند و نیز به طایفه خود بسیار افتخار هم می کنند و راستی هم این است که با تمام قبایل اطراف خود فرق دارند. هرکی های دره مرگور جنوب غربی اورمیه و باسید های نقشبندی شمزینان ( اولادان شیخ عبیدالله ) تا شیرمقابل و فراوانی بریکدیگر داشتند و بیمان همگاری منعقد نمودند.

روزگاری که یکی از فرزندان شیخ عبیدالله بنام شیخ محمد صدیق در سال ۱۹۱۱ در شمزینان فوت نموده برادرش شیخ عبدالقادر رهبری یک نهضت عادلانه کرد در استان بول برعهده گرفت و البته بخاطر مسئله رهبری با پسر محمد صدیق بنام سید طه و اختلاف داشتند.

فرد دومی و در تمام طول مدت جنگ جهانی اول و باروسها در مکتبه بود ولی در سال ۱۹۲۳ بوسیله ی بریتانیا به پست قائم مقامی رواندوز در عراق منصوب شد. از همانجا نیز تحریک میشد تا بر علیه حکومت ترکها اقداماتی بکند، بهانه هم این بسود که حکومت ترکها خانواده او را در مناطق دورست شمالی و از مسند قدرت پائین آورده است.

سرانجام پس از اینکه در سال ۱۹۳۲ عراق به استقلال کامل دست یافت و خوخواهی و غرور بیش از حد طه و او را به ایران آورد و در تهران مستقر گردید و در سال ۱۹۳۹ یک بیماری مرموز و مشکوک به زندگی او پایان داد.

شیخ عبدالقادر بخاطر همکاریهایی که با حکومت ترکها داشت (در

جنگ جهانی اول) بیشتر می توانست برای هموعا نش متمرثمر  
باشد، البته امروزه نام او در میان اکراد ناسیونالیست  
بسیار محترم و ارجمنداست، آنها بخاطر کشته شدنش در سال  
۱۹۲۵ بدست حکومت ترکها، بعدها روشن شد که از جانب  
بعضی از دوستان ناسیونالیستش فریب داده شده بود.

همزمان با جنگ دوم جهانی " شیخ عبدالله افندی گیلانی "  
با عنوان یک رهبر صوفی بسیار مؤمن و محترم در شمال  
کرستان ایران استقرار یافت، البته نفوذ او مرزها را  
پشت سر می گذاشت و به عراق و ترکیه هم می رفت.

سلسله " قانری " در سده " دوازدهم در بغداد بوسیله " شیخ  
عبدالقادر گیلانی " تأسیس یافت، بیشتر صوفیان کرد خود را  
منتسب به آن طایفه می نمایند، ستهای دیگر نیز خود را  
وابسته به سلسله " نقشبندی " که آنها در سده " چهاردهم  
در ترکستان ایجاد شده، می دانند. سادات شمزینان در ترکیه  
نفوذ خود را از جانب " عبدالقادر گیلانی " بدست آورده بودند  
این است شهرت او را برای خود برگزیدند.

در اوایل سده " نوزدهم شیخ توسط دوست و یار بزرگ خود  
" مولانا خالد " برای نزدیکی بیشتر به مکتب نقشبندی  
ارشاد و تشویق گردید. ارزش معنوی و بزرگی یک شیخ صوفی  
ارتباط مستقیم با طایفه، خداشناسی، از خدا ترسی، سیاست  
مداری و قدرت نفوذ در روح پیروان داشت. در طول قرن نوزدهم  
اکثر شیوخ شمزینان دارای این صفات بودند، هم قدرت و امکانات  
دنیا می داشتند، هم به راهنمای و ارشاد مردم می پرداختند  
و هم تا حدودی دیکتاتوری داشتند. شیوخ شمزینان با اتکال به

بشتیبانی " هکاری " و " برادوست " ها و نیز پیروان تند عقیده " خودشان " تمام رهبران قبایل را نیز دوست و مجذوب و زیر دست خود کرده بودند.

در سالهای قبل از جنگ جهانی دوم ، شیخ عبدالله افندی در عراق می زیست و ویربزرگش بنام " شیخ عبدالعزیز " به دانشکده " افسری عراق وارد شده بود و از سوی ارتش عراق ، کار و مسئولیت به او واگذار شده بود.

در سال ۱۹۴۱ شیخ با خانواده و اموالش وارد ایران شدند و در مرگور مستقر گردیدند. یکی از فامیلهای جوان شیخ که فرزند سید طه بوده در اورمیه اسکان یافت ، نامش سید محمد صدیق بود که در میان خانواده او را " شیخ پوشو " لقب داده بودند. پوشو در آغاز دوستی و اعتقاد شوروی را بجانب خود جلب کرد و همراه عده ای به باکو سفر نمود، اما در آخر برگشتن به عراق را به مصلحت خود دید.

در روزگار این ماجرا ( جمهوری کردستان ) حدود هشت هزار نفر از عشایر در اختیار این سادات بود، و اندک اندک حوزه نفوذشان به خارج از منطقه " زیستان " می کشید.

جنوب مرگور، منطقه " کوهستان زردکوه " بجانب اشنویه که هم راه مال رو دارد، هم جاده " شوسه اش به " کیله شین " رو به سوی عراق می آید، محل زندگی " زرزا " هاست که زبان و فرهنگ و آداب آنان ، چند صد سال است که باعث تمایز کردستان شمال و جنوب از یکدیگر است . رئیس چهار هزار نفر زرزا ، حاجی موسی خان بود و اکنون هم هست ( زمان نوشته شدن کتاب - مترجم مردی قوی ، دانا و در حدود پنجاه سال است و همین که جمهوری



مهاباد پا گرفت ، وفاداری خود را نسبت به آن اعلام داشت و -  
تمام هم و کوشش خود را صرف حفاظت از منطقه\* خود شان ، که  
محل عبور بازرانی ها بسه عراق و بلعکس ، و دیگر قبایل  
نزدیک اشنویه بود و هرآن احتمال غارت شدن از جانب آنها ن  
را داشت ، نمود .

جنوب اشنویه ، و جنوب غربی نریاچه\* اورمیه ، منطقه ای  
" سلدوز " است ، محل زندگی قبیله ای غیر کرد است و شهر  
بزرگ آنان " نقده " می باشد ، پس از حوادث سال ۱۹۴۶ وضع  
استراتژیکی آنان را در این منطقه جمع کرد .

آنان را " قره باباق " به معنای " کلاه سیاه " می نامند  
و این بدان علت است که بیشترشان کلاه پوست بره سیاه رنگ  
بسر دارند .

به نام قبیله\* ترک زبان شیعی مذهب ، از قسمتهای علیسای  
رود " ارس " پس از پیروزی روسیه\* شوروی در سال ۱۸۲۸ و عقد  
معاهده\* ترکمنچای و اردخاک ایران شدند (در زمان عباس میرزا)  
روسیه\* شوروی به آنان اجازه داد که وارد ایران شوند و در  
آنجا ماندگار گردند .

پانزده هزار قره باباق به چند دسته تقسیم شدند ، رهبری  
دسته\* بزرگتورا " امیر فلاح " و برادر زنش " غلامرضا خسروی "  
بعهده داشتند .

این دسته\* ترک زبان شیعی ، توگوئی به میان دریائی از -  
اکراد افتاده اند و این است ، برای نگهداری و حفظ خود و نیز  
استقلال خود ، دچار سختی ها و تضییقات فراوانی می شده اند .  
دشواری و مشکلات آنان زمانی کاهش یافت که هم با اکراد و دیگر

همسایگان نشان پیمان دوستی بستند و هم با نماینده ی اتحاد شوروی پیوند و رابطه پیدا کردند.

باز در جنوب روبه مناطق کوهستانی و ایل بزرگ " مامش " هستند که از هم پیمانی بلباس ها خارج شده و به دوسته انشعاب یافته اند :

یکگسته دوازده هزار نفر تحت رهبری " قرنی آقا امیر عشا پیری " در بسوه و ونسته \* دیگر با آماری نزدیک به همین رقم و تحت رهبری " کاک حمزه " و پسرش " کاک عبدالقا در جلدیان " و البته هر دو نسته هم ضد یکدیگر.

" مامش " ها به شکل اعجاب انگیزی زیاد و قوی بودند تا در سال ۱۸۳۰ امیر رواندوز هم پیمانی ( کتفدراسیسون ) بلباس ها را برهم زد.

هم برای مامشها و هم برای حاجی قرنی آقا ، يك شانس بود که در سال ۱۹۴۱ توانست به باکو سفر کند ، البته حاجی قرنی آقا در سال ۱۹۴۵ نیز با طرف مقابل و مخالف خود ( کاک عبدالله ) با کشتی به يك مسافرت رفت .

در جنوب غربی مامشها نزدیک مرز عراق و ایل کوچک " بهران " به رهبری " محمد امین " نامی زندگی میکنند ، آنها نیز زمانی همراه بلباسی ها بوده اند .

جنوب دورتر ، روبه مهاباد ، ایل " منگور " و سومین نسته ی بلباسیان قرار دارند . همه ی آنها در طول کوهستانها و جلگه ها از هم جدا می شوند .

در سال ۱۹۴۶ نسته \* مخالف منگورها سیاست دیگری در پیش گرفتند و آنها هم کاری با " علی خان " و " ابراهیم سالاری " بر ضد

« عبدالله بایزیدی » بود.

شرق و جنوب مهاباد، محل تجمع وزیست‌سته‌ای از رهبران نزی نفوذ است که از « مکوی » بزرگ‌پائین آمده‌اند و امروزه « دهبکری » هستند و هرچندگاهی یکبار در طول قرون هیچ‌سده و نوزده، علیه بلباسیان جنگیده‌اند.

اما از همان روزگار از دیگر قبایل جدا مانده‌اند و در میان رهبران بزرگ و بانفوذ آنان که بر اسی منطقه را نگه داشته‌اند، می‌توان از سه فرزند « علی آقا حاجی ایلخانی » نام برد. بوکان، که روستاهای سرسبزش در میان جلگه‌های باصفائی در سی مایلی شرق مهاباد قرار دارد، محل زیست آنان است، دو خانواده از آنان نام فامیل « ایلخانی زاده » را برگزیده‌اند ولی خانواده « علی آقا که در سال ۱۹۴۲ از باکو دیدن کرد، شهرت « علی یار » را انتخاب نمودند و اکنون با این شهرت شناخته می‌شوند.

شاخه « دیگری از دهبکری‌ها، روستاهای حاصلخیز شمال رودخانه « مهاباد را در اختیار داشتند و در آنجا نوه « کریم آقا » که نام خانوادگی « کریمی » را برگزیده بود، ریاست آنان را بر عهده داشت و نیز آنان « جعفر آقا » را داخل حکومت مهاباد کرده بودند.

شاخه‌های دیگر دهبکری که در مهاباد می‌زیستند عبارت بودند از: خانواده‌های « عزیززی - بیروتی - مروفی - و فتاحی ». جنوب منطقه « دهبکری‌های بوکان، با نوزده هزار نفر ————— « فیض‌الله بیگی » دارد، که از اطراف مهاباد شروع میشوند و تا اطراف سقز را در بر می‌گیرند.

از اینکه در (مهاباد/سرشت / سقز) از هر قبیله ، اقلیتی دیده می شوند که در یکجا قرار گرفته اند ، این مناطق کمی در هم و منقوش بنظر می آیند ، قبایل متفرقه و آمیخته هم از اطراف سرشت تا مرزهای عراق را شامل می شوند .

از قبیله " بزرگ سقز " علی جوانمردی " بخاطر همکاری با آشوب " محمدرشیدخان بانه " در سال ۱۹۴۴ از سوی ارتش ایران به دار آویخته شد .

در بین سقز و سرشت ، شهر بانه ، محل حکومت محمد رشید خان که انتظارات فراوانی از حکومت مهاباد داشت و پست مهمی - هم برایش در نظر گرفته شده بود ، قرار دارد .

چهار طایفه در اطراف بانه نزدیک به مرز عراق زندگی میکنند بخشی از آنان " یونس خانی " اند ، محمدرشیدخان فرزند قادرخان از آن طایفه بود ، بیگ های رهبر در میان آنان به " بیگ زاده " بانه " شهرت دارند .

وقتی در سال ۱۹۴۱ نیروهای روسی از سقز به هدف جنوب رو به سنندج راه افتادند ، محمد رشید خان که آن هنگام پنج ساله بود روستاهای منطقه " خود را رها کرد و روبه جانب مرز عراق راه افتاد و قبایل هم پیمان کرد را گرد آورد و اولین جنبش خود را بانه هزار قبضه تفنگ که از پست های مرزی بدست آورده بود ، آغاز کرد .

در سال ۱۹۴۲ که ارتش ایران به سقز بازگشت ، محمدرشیدخان بطور ناگهانی آنرا مورد حمله قرار داد و در این نبرد سرهنگ " امین " فرمانده " ایرانی کشته شد .

دیگر بزرگان منطقه ، تازه بدوران رسیده ها ، ولسته " دیگر که

در مسئلهٔ «بانه» به مخالفت با ارتش برخاسته بودند، همچون «علی خان نیله‌کو» پائین سقز، کشته شدند.

از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴ محمد رشید خان حاکم سقز و بانه بود. پس از گذشت یکسال به منطقهٔ «تحت نفوذ خود توسعه داد و به ناحیهٔ «زیر نفوذ» محمود آقا کانی سانان» در قسمت جنوبی نزدیک مریوان حمله برد. محمود آقا به همراهی عده‌ای از ارتش ایران به حملهٔ «محمد رشیدخان پاسخ دادند و او را دنبال کردند تا بدرون خاک عراقش را نندند، اما دوباره در سال ۱۹۴۵ در موقع شکل گرفتن حکومت مها بانه برگشت.

در جنوب سقز و بانه قبایل دیگری نیز وجود دارند. دسته‌ی طرف مریوان که در میان جوانرود و ثلاث جاف، بسوی مرز عراق پراکنده هستند، «اورامانی» یا «هورامانی» هستند. غرب کرمانشاه، محل زندگی جنگجویان و سلحشوران «سنجایی» است واکراد گوران که دارای عقاید انحرافی نیز می‌باشند «اهل حق» نام دارند که منطقهٔ شان شمال ایل بزرگ «کلهر» است.

از مرزهای عراق تا شرق کردستان، شمارهٔ زیادی قبایل کوچک وجود دارند که در مقابل ضعف یا قوت دولت، مرتباً رزگ‌عوض می‌کنند و بیشتر این ایلات زیر نفوذ بریتانیا افتاده بودند، اما از سوی دیگر مسئلهٔ مها باده‌ها تا سیونالیستی آنان را بیدار کرده و کاملاً تحت تأثیرشان قرار داده بود. حوادثی که در زیر می‌آیند، اگرچه زیاده‌مفصل نیستند ولی جا دارد که دقیقاً مورد توجه قرار گیرند.